خاطرات مردآوازه‌خوان

نگاهی به نمایش پچپچه‌های پشت خط نبرد

◆ رامتین شهبازی

نام نمایش: پچپچه‌های پشت خط نبرد
نام نویسنده: علیرضا نادری
نام کارگردان: علیرضا نادری
محل اجرا: سالن قشقایی ـ تئاتر شهر
بازیگران: فرهاد اصلانی، مهدی سلطانی و...

علیرضا نادری در آثارش شخصیت‌ها را در موقعیتی خاص قرار می‌دهد و آنها را وادار به نمایش واکنش‌های بحرانی می‌کند. این مساله بخوبی در نمایشنامه‌های «دیوار» و «سعادت لرزان»... آشکار می‌نمود. برای وی پیش از هرچیز واقع‌نمایی این لحظه‌ها ارزش دارد و خود را چندان درگیر موقعیت‌های تصویری نمی‌کند. اما در «پچپچه‌های پشت خط نبرد» که خود کارگردانی‌اش را نیز برعهده دارد، مبنا را بر فضاسازی می‌نهد. اگرچه وجه کلام بر تصویر مستولی می‌شود، اما در هر حال فضاسازیِ کلیِ نمایش را نمی‌توان نادیده انگاشت. دکوری که سنگرهای خاکی را نمایان می‌کند، عرصه را بر شخصیت‌ها تنگ و تنگ‌تر می‌کند، شرجی بودن هوا نیز بر کلافگیِ آنها بیشتر می‌افزاید. خطر هم دائماً بیرون از سنگر، آنها را تهدید می‌کند. این مساله جملگیِ آنها را به‌سوی پرخاشگریِ بالقوه سوق می‌دهد که در اکثر اوقات بالفعل می‌شود.

«پچپچه‌ها...» در شب آغاز می‌شود. کارگردان در این بخش نور را از صحنه حذف می‌کند. تاریکی برای وی دستاویزی می‌شود تا ناخودآگاه شخصیت‌های مورد نظرش بیشتر رخ بنمایند. این جاست که حالات فیزیکیِ بازیگران نیز حذف می‌شود. شخصیت‌ها در تاریکی چونان شبح حرکت می‌کنند و ماهیت درونیِ آنها برای تماشاگر بیان می‌شود. پس از دمیدن آفتاب نیز، نور به یک میزان صحنه را فرا می‌گیرد و شخصیت‌ها ماهیت فیزیکیِ خود را عیان می‌کنند. چینش میزانسن‌ها در این قسمت به دو دسته تقسیم می‌شود: پارهٔ نخست به بحث باقر و دوستعلی اختصاص دارد. کارگردان هیچ‌گونه تحرک خاص را برای آنان در نظر نمی‌گیرد. این دو در عمق صحنه قرار می‌گیرند و دیالوگ‌ها را به شکلی پینگ پنگی بین یکدیگر رد و بدل می‌کنند. هرگونه عنصری که ممکن است تمرکز تماشاگر را برهم بزند، از صحنه حذف می‌شود. حتی علیرضا و دوستش که دائم به لودگی مشغول هستند، در این زمان صحنه را ترک می‌گویند و به بهانه‌ای داخل سنگر می‌روند. عمده تمرکز صحنه بر دیالوگ‌های باقر و دوستعلی است. این بخش به دلیل پرگویی و فقدان تصویرسازی، ضعیف‌ترین بخش نمایش را تشکیل می‌دهد که با ساختار کلیِ اثر نیز همخوان نمی‌نماید و ریتم کلیِ نمایش را دستخوش نوسان می‌نماید. اما اوج نمایش زمانی است که علیرضا، فرهاد اصلانی، وارد صحنه می‌شود

و شروع به شوخی با دیگر دوستانش می کند. پوچیِ مورد نظر در این بخش رخ می‌نماید. علیرضا نادری به کمک میزانسن‌های پویا و بازی خوب اصلانی، تماشاگر را با خود همراه می‌سازد. عمده میزانسن‌های این بخش نیز، در قسمت چپ صحنه رخ می‌دهد. در بخش عمده قسمت راست صحنه‌هااست واین مساله نیز،به نوعی براستیک صحنه می‌افزاید. نمی توان دراین بخش از بازی اصلانی گذشت. اصلانی آن چنان که در تاریکی شب قبل و بعد از صحنهٔ روز می‌بینم، چندان برونگرا نیست و آن چنان که در یکی از دیالوگ هایش می گوید، این لوده‌بازی ها را برای فراموش کردن فضاانجام می‌دهد. او چونان که در یکی از صحنه ها مجدداً می گوید، آوازه‌خوانی است که به جبهه آمده آواز بخواند تادیگران غمشان را فراموش کنند، بنابراین در صحنه هایی که ادای دوستانش را درمی‌آورد به نوعی شیوهٔ بازی در بازی را پیش می گیرد. بازی ناتورالیستی‌اش تبدیل به بازی رئالیستی می‌شود. تمامیِ حرکات او نمایشی است و کارگردان یکسره میزانسن‌سازی را بر پایهٔ بازیِ او استوار می کند. تحرک از دیگران سلب می‌شود تا حرکات اصلانی هرچه بیشتر نمایشی شود. در فصلی که او زندگی سرگروهبان را تعریف می کند، این مساله به اوج خود می‌رسد. تن‌بیانی نیز نقش عمده‌ای در بازیِ او دارد. تحرک وی باعث می‌شود تا تنفسش با حرکات تنظیم شود و حس ما به‌طور کامل برای تماشاگر بیان شود. او این بازی رئالیستی را چه در تقلید لهجه و چه در حرکات به نوعی انجام می‌دهد که گویی در نقش زندگی کرده و با درکی کامل کار را به پایان می‌رساند. این صحنه در تقابل با صحنهٔ پایانی و سنگر در شب قرار می گیرد. بازی بیرونیِ او، جای خود را به بازی درونی می‌دهد. در این جا حس و صدا به تنهایی مسئولیت ارائه شخصیت را برعهده می گیرد، اما این مساله موجب بازیگرمحوری می‌شود. وقتی در روز علیرضا تقلید دیگران را انجام می‌دهد، تحرک در این بخش، نمایش را به جلو می راند. دیگر شخصیت‌ها نیز چونان تماشاگرانی به تماشای بازی تکنفره علیرضا می‌نشینند. به این ترتیب بخش فراوانی از ریتم‌سازی در «پچپچه‌های پشت خط نبرد» بر بازی فرهاد اصلانی استوار می‌شود.

پایان این صحنه مجدداً به تاریکی ختم می‌شود. دوباره ناخودآگاه شخصیت‌ها در این قسمت رخ می‌نماید. تاریکی انتهایی به نوعی مکمل بخش نخست می‌شود. تمامیِ شخصیت‌ها به نوعی از موقعیت پیش آمده در هراس هستند و ماهیت خود را به نمایش می گذارند. دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌های آنها آشکار می‌شود و موقعیتی خاص را فراروی مخاطب قرار می‌دهد.

علیرضا نادری دیالوگ نویس خوبی است و اصول درام را نیز بخوبی می‌شناسد، شاید به همین دلیل است که متن در بسیاری از جهات بر اجرا پیشی می گیرد. کارگردان به رغم این که بازی سازی متناسب با شخصیت‌هایِ ارائه‌شده در نمایشنامه ایجاد می کند، اما در نهایت نمی تواند هماهنگیِ مناسبی بین آنها برقرار کند. بنابراین وقتی اصلانی در صحنه نیست، ریتم رو به کندی می رود در «پچپچه‌ها...» فرهاد اصلانی و مهدی سلطانی روی یک جنس بازی تاکید دارند و آن بازی بیرونی است، اما سلطانی نمی تواند وقتی اصلانی در صحنه حضور ندارد، ریتم را متعادل سازد.

اما جدا از این تفاسیر، آن چه کار نادری را دیدنی می کند، تسلط او به موقعیت خاصی است که تصویر می‌کند. نادری موقعیت‌های تلخ را خوب می‌شناسد و تنها رویه داستان او دیدنی نیست، بلکه سعی می کند در نوشتارش به کنه شخصیت‌ها نیز رجوع کند، از همین روست که درام در «پچپچه‌ها...» فارغ از تعارض شخصیت‌ها با محیط و یکدیگر بلکه تعارض و کشمکش خود آنها با خودشان نیز حاصل می‌شود. شادی و انرژیک بودن علیرضا راهنگامی که دیگران را به سخره می گیرد، مقایسه کنید با وقتی که از ترس به خود می‌پیچد و از ترس مرگ دست به خودکشی می زند!

این جاست که نادری حتی در یک لحظه، لحظهٔ قبل را نیز در اثرش به چالش می‌خواند و از یک موقعیت ساده ساختاری پیچیده ارائه می کند.■

نقد فص